



شهید احمد تاج بخش

ولادت: ۱۳۴۵/۱/۲۵، استان قم

پذیرش در رشته اقتصاد

شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۵، منطقه فاو، عملیات والفجر ۸

آرامگاه: قم، امامزاده علی بن جعفر، گلزار شهدا، قطعه ۸، ردیف ۶، شماره ۲۱۳

زندگی نامه

شهید احمد تاج بخش بیست و پنجم فروردین ۱۳۴۵ در شهر قم متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان رزاق پور (مالک-اشتر فعلی) گذراند. تا سال سوم دبیرستان همزمان با تحصیل در رشته ورزشی کشتی نیز فعالیت می کرد و موفق به دریافت دو مدال برنز و مدال نقره در کشتی نوجوانان استان مرکزی شد. او در کنار درس و ورزش به همکاری با کمیته های انقلاب و پاسداری شبانه نیز مشغول بود. به مطالعه علاقمند بود و با معلومات و آرامش بسیار به بحث با مخالفان انقلاب می پرداخت، تا بدان جا که با دلیل و مدرک قوی آنان را هرچند به ظاهر وادار به تأیید می کرد.

هیچ گاه از یادگیری علوم دینی غافل نمی ماند و از هر فرصتی برای کسب دانش بیش تر استفاده می کرد و با دقت خاص پاسخ گوی تمام مسائلی بود که برای خانواده و دوستان پیش می آمد. در خرداد ۱۳۶۳ مدرک دیپلم را در رشته تجربی دریافت و در آبان ماه همان سال، خود را به بسیج معرفی کرد. به منظور آموزش، به اتفاق گروه همراه خود ابتدا به تهران و سپس به سمنان رفت و دوره آموزش بسیج را در این شهرستان به اتمام رساند. در هشتم آذر ۱۳۶۳ برای خدمت سربازی به غرب کشور اعزام شد و نزدیک به سه ماه و نیم در پاسگاه های مختلف منطقه بانه کردستان مشغول انجام وظیفه بود و با وجود مشکلاتی نظیر سرمای شدید منطقه و حضور عناصر ضد انقلاب در کردستان هرگز احساس خستگی نمی کرد.

شهید تاج بخش در سال ۱۳۶۴ پس از شرکت در کنکور سراسری در رشته اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته و مشغول به تحصیل گردید، اما حدود بیست روز پس از اعلام بسیج عمومی در کشور عازم جبهه شد و در روز بیست و پنجم آبان ماه همراه با نخستین گروه راهیان کربلا به جنوب رفت. او سرانجام در بیست و پنجم بهمن ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ و در جبهه اروندرود مقارن با ایام شهادت حضرت فاطمه (س) به شهادت رسید.

فرازی از وصیت‌نامه

خداوند نعمتش را بر من تمام کرده است و بر گناهانم پردهٔ استتار کشیده و بارها در سختی‌ها یاورم شده و مرا به صفاتی که دارا نبوده‌ام، معروف کرده است.

خدایا! من از تو راضی هستم؛ تو هم از من راضی باش. خدایا! به من نعمت دادی کفران کردم، فرصت دادی هدر دادم، امتحان کردی موفق نبودم. بارها به درگاهت توبه کردم و بارها توبه شکستم و تو باز مرا از خودت نراندی. خدایا! اگر دیگری بود که گناهانم را ببخشد، به او پناه می‌بردم؛ اما جز تو کسی را ندارم. خدایا! از خشم و غضبت جز به رحم و احسانت به چه چیزی پناه برم؟ خدایا! به من نعمت جهاد دادی، نعمت دادی که به ندای منادی حق لبیک بگویم، اما افسوس که جهادم ناقص و سعیم ناکافی بود. خدایا! اکنون در این لحظات که شاید آخرین روزهای زندگیم باشد، باز هم به درگاهت توبه می‌کنم؛ توبه‌ام را بپذیر و قلبم را مطمئن و ایمانم را کامل گردان و مرگم را شهادت قرار بده.

و اما مادر عزیزم! مادر رنج‌دیده‌ام! مادر سختی کشیده‌ام! به خدا از رویت شرم دارم؛ از روی تو مهربان مادر و مادر بزرگ‌هایم شرم دارم که با همه سختی‌هایتان، داغ دیگری بر داغ‌هایتان می‌افزایم، اما به یاد زینب مظلومه (س) صبر کنید.

من لایق و شایستهٔ شما نبودم و خدا بهترین نعمت‌هایش را به خاطر آن‌چه که برایم زحمت کشیدید، به شما عطا کند. از خدای متعال رحمت بی‌حدش را برای شما و آمرزش و مغفرتش را برای روح پدر عزیزم که هرگز نتوانستم باقیات الصالحاتی برایش باشم، می‌طلبم. اجرکم عند الله؛ إن شاء الله. خدایا! من از پدر، مادر و خانواده‌ام راضی هستم؛ خدایا بر من مهربان بودند، تو نیز از آنها راضی باش و بر آنها مهربان باش.

خواهرم را به حجاب و رفتار اسلامی و برادرم را به حسن خلق و اهمیت دادن به فرایض و مسائل دینی توصیه می‌کنم. هم‌چنین به تمام دوستان و برادران عزیزم یادآور می‌شوم که گناه، انسان را به سقوط می‌کشاند؛ گناه نکنید.

از همهٔ دوستان و برادرانم و آنها که با من برخورد داشته و حقی به گردن من دارند و برادرانی که با من عقد اخوت خوانده‌اند، به خصوص از برادر عزیزم حسین که بسیار در حقش بد کرده‌ام، حالیت می‌طلبم. همهٔ شما را از جان و دل دوست داشتم و دارم؛ از دعای خیرتان فراموشم نکنید.

